



۲،۲





وبسیره

شماره ۲

زمستان ۱۳۶۶



دبیره

نشانی پستی :

Behrouz c/o A. Ronnasi
B.P.n 447
75830 PARIS cedex 17 FRANCE

نشانی بانکی :

Société GENERALE
0050045460 76 MOLAVI
AW PORTE MAILLOT
136, Ave.de Malekoff 75016 PARIS
FRANCE

بهای هر شماره: ۴۰ فرانک (فرانسه) + بهای پست
بهای چهار شماره: ۱۶۰ فرانک
حق هموندی (یکساله): ۲۰۰ فرانک

Association de Behrouz
code: 3615 Joel 5

۱۷۵

دبیره

۲

۱ بابک بامدادان: روشنفکری ایرانی یا هنر نیندیشیدن
نادر دانش: منطق گرد هم آیی

۲

هما ناطق: مشروطیت و نهادهای فرنگی ماب تیریز
ترانه ی عامیانه (برگردان از ایزابیل شوشنه)

۳

کرامت موللی: مرد روانکاو، روانکاو نامرد

۴

یک نوشته از زمانه ی اشکانیان

پور پنکایه: پیشروی اسلام

۵

Christophe Balaj: Behrang, conteur et nouvelliste



هما ناطق

مشروطیت و نهادهای فرهنگی مآب تبریز

کارنامه «آلیانس فرانسه» تبریز را بدست دادیم (۱). در این جا به دو نهاد فرانسوی زبان دیگر می پردازیم، که در همان شهر بدست آزادخواهان نهضت مشروطه برپا شدند. یعنی مدرسه «لقمانیه» و «سعادت» که ناشناخته مانده اند.

کوشش دربنای آموزشکده های فرهنگی زبان همراه با مدارس نوین گویای این نکته بود که مشروطه خواهان نوآوری فرهنگی و گریز از کهنگی را پیش شرط دگرگونی های اجتماعی می دیدند. یا دستکم در هواداری از ترقی شناخت سرشت و مسیر ترقی را در سر داشتند.

حق این بود که این مختصر را با نام میرزا حسن خان رشديه (۱۹۴۹-۱۸۴۰) بنیانگذار نخستین مدارس نوین می آغا زیدیم. چنانکه خود او، در سر لوحه فارسی و فرانسه (۲) مدرسه «رشديه»، خویشان را «مؤسس مدارس جدید» (۳) می خواند. به سرگذشت غم انگیز و کم و بیش آگاهی داریم.

۱- دبیره، شماره یک، پاریس ۱۹۸۷، ص ۷۳-۵۸
 2- Hadji Mirza Hassan Rochdiye, Fondateure des écoles modernes en perse, 1882"

۳- «سنا دو مدارک قدیم»، راهنمای کتاب، سال ۲۱، شماره ۱۲-۸، ۱۳۵۷، ص ۶۹۷.



می‌دانیم هر با رکه درهای مدرسه را گشود، کار به چوب و چماق کشید. حتی "نارنجک" هم پرتاب کردند و بنای مدرسه "واژگون" شد (۱). گفتند "بابی" است. خیال تغییر الفبا را دارد. واقعیت این بود که به گفته کسروی، رشديه در آموزش زبان فارسی و الفبا تغییراتی داد، "الفبا را به شیوه آسان و نویسی- شیوه‌ای که امروز هست- آموخت، از کتاب‌های فارسی درس گفت و شاگردان را پاکیزه نگاه داشت." مرتجعین به دستاویز آنکه الفبا دیگر شده و یک راه نویسی پیش آمده، ناخشنودی نمودند (۲) و هر با رکه‌ها و مدرسه‌اش را گشود، آنان بستند.

در ۱۹۰۴ که محمد علی میرزا ولیعهد دستور بستن مدارس را داد، رشديه هم گرفتار آمد. گفتند که در مدرسه "انجمن" برپا کرده و همراه با بیان و از جمله میرزا آقا اصفهانی و شیخ یحیی، در کارش نامه نویسی است. در ربیع الثانی همان سال جملگی را دستگیر کردند. قشرون هم فریادشان بلند شد که "آخر الزمان نزدیک است، جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الفبای ما را تغییر دهند. قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها بدهند" (۳).

در آستانه انقلاب "آلیانس فرانسه" رشديه را به "عضویت کمیته" آن نهاد در تبریز فراخواند و مدرسه را "وابسته" به آلیانس اعلان کرد. حتی معادل "۴۰۰ قران کتاب و نوشت افزار" برای مدرسه رشديه خرید (۳). گرچه از این همبستگی هم‌خیری نرسید.

در ۱۹۰۷ رشديه بیچاره در خوش باوری به انقلاب "حیات جاوید" را به راه انداخت. این با رطلاب مدرسه مروی تا ختنند و زدند و بردند.

سرگذشت او و خانواده‌اش، سرگذشت یک مبارزه فرهنگی بی‌امان است. سوای او که تا دم‌واپسین زندگی از این مبارزه دست نکشید، طوبی

۱- شمس‌الدین رشديه، سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، ۱۴، ۱۳۶۲،

ص ۳۵-۳۲.

۲- کسروی، تاریخ مشروطه، ص ۲۱.

۳- همانجا، ص ۸۹.

4-"Bulletin de l'Alliance Française", no100, 15 Avril 1905, P. 125-126.



خانم رشديه "معارف نسوان" را در ۱۹۰۳، مدرسه دخترانه "نا موس" را در ۱۹۰۸ بنا نهاد. علاوه بر خانم رشديه "مدرسه عفاف" و "تربيت"، "خيرات - الحسان" و "پرورش" را در همراهی با طوبی خانم برپا کرد (۱). اما "لقمانيه"، بنيانگذار این نهاد فرانسوی زبان در ۱۸۹۹، ميرزا زين العابدین خان لقمان الممالک (۱۹۰۹-۱۸۴۵) بود. وی رشته پزشکی را در دانشگاه پاریس آموخت. در بازگشت لقب "معيّن الاطبا" گرفت و به خدمت وليعهد مظفرالدين ميرزا در آمد و پزشکی ویژه او شد. نوشته اند، این لقب را در ۱۸۹۷ م/ ۱۳۲۴ ق به او دادند (۲). و حال آنکه در پرونده ای که از او یافته ایم می بینیم که دکتر لقمان با همان عنوان و در ۱۸۹۴ در "کنفرانس جهانی بهداشت" که در پاریس برپا شد، شرکت داشته است. چنانکه خودش چند سال بعد در نامه ای به وزارت خارجه فرانسه یاد آور شد (۳). به هر حال با روی کار آمدن مظفرالدين شاه بود که دکتر لقمان دست به کار گشایش مدرسه شد. سیاست اصلاح طلبی امین الدوله هم بی تاثیر نبود. واقعیتی است که با نوآوری فرهنگی و صنعتی را مشوق شد، چنانکه دکتر آدمیت به تفصیل آورده است (۴).

پا گرفتن مدرسه را از زبان دکتر لقمان بشنویم که در نامه به وزیر خارجه فرانسه نوشت: "با خوشوقتی و در ادای وظیفه، برپائی مدرسه ام را که برآستی یک آموزشگاه فرانسوی است - چنانکه از برنامه اش پیداست، به آگاهی آنجناب می رسانم" (۵). نامه دکتر لقمان با برنامه مدرسه به زبان فرانسه همراه بود.

۱- "سوانح عمر"، یاد شده، ص ۱۴۸.

۲- مهدی با مداد، شرح حال رجال ایران، جلد ۵، ص ۱۰۷.

۳- Dr. Loghman-ol-Momālek au Ministère des Affaires Etrangere, Tauris, 27 Nov. 1899.

۴- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، تهران، پیام،

۱۳۵۶.

5-Loghman-ol-Mamālek à Hanotaux, Tauris, 27 Nov. 1889.



نیز برای آموزش زبان فرانسه، دکتر لقمان "هانری رنارد" (۱) را از استان بول بد تبریز خواست و در سهای عمده را بردوش او نهاد. خبرگشایش مدرسه که به پاریس رسید، اولیای دولت از نیکلا قونسول فرانسه در تبریز، جویای حال شدند. آشکار بود که با ورنکرده اند. نیکلا در پاسخ آن پرسش، گزارشی فراهم آورد و نوشت: راست است، اکنون مدرسه لقمانیه با "ریاست دکتر لقمان الممالک بطور منظم دایر است". البته "تحولات آتی را... دنبال خواهیم کرد." اما شکی نیست که اگر دوام یابد "مزایای زیادی در گسترش زبان فرانسه در آذربایجان خواهد داشت" (۲).

از همان ابتدای کار، دکتر لقمان بنای همکاری با "آلیانس فرانسه" گذاشت. از آنجا که در این سال ۱۸۹۹ هنوز شعبه تبریز باز نشده بود، از در گفتگو با مهنگاری با مرکز تهران درآمد. نخست "یک بسته کتاب درسی" خواست. پذیرفتند. قرار شد بسته را از فرانسه بخواهند و برای اینکه "در راه نماند"، از راه تفلیس بفرستند (۳).

اما کارها آسان به انجام نرسیدند. با اینکه دکتر لقمان پزشک مخصوص مظفرالدین شاه بود و پشتیبانی برخی از دولتمردان را داشت، افتاد مشکلاتها. از این دست که مدرسه علام کردنوآ موزان "مسلمان و مسیحی" را یکجا می پذیرد. می دانیم که این امر در دوران محمدشاه و میرزا آقاسی رایج بود. در جای دیگر از مدارس "بوره" در تبریز و اصفهان یاد کرده ایم که در ۱۸۳۷ و ۱۸۴۰ برای نخستین بار شاگردان مسیحی و مسلمان را روی یک نیمکت نشانند. اما اکنون آن دوره سرآمده بود. پس متشرعین برآشفتنند که هم نشینی "خلاف دین" است و نمی شود. دکتر لقمان به ناچار پس نشست که هیچ، ناگزیر شد "شرعیات" را هم در بر نامه درسی بگنجانند.

با اینحال "لقمانیه" آموزشگاه مهمی بود. پایان نامه تحصیلی که پس از هفت سال داده می شد برابری بود با "دیپلم دولتی" و معادل "با کالوژی"

1- Henri Renard.

2- Nicolas à Hanotaux, Tauris, 8 Mars 1900.

3- Bergeron à Hanotaux, Tauris, 4 Dec.1899.



فرانسه، چنانکه "نظامنامه" مدرسه (۱) مدعی بود، افزون بر این، "لقمانیه" برپائی "انجمن ادب" را در پیوستگی بسه مدرسه و باریاست ادیب الممالک اطلاع می داد (۲). قرار بود انجمن هفته ای سه روز دایر باشد. "یک روز برای اصلاحات داخلی"، روز دیگر برای تحریر روزنامه و روز سوم برای نشر معارف عامه ملتی". در این روز می بایست از برخی "اعاظم رجال و اکابر و دانشمندان وطن" هم دعوت شود، دیگر کتابخانه، مدرسه بود در محوطه انجمن ادب تا "از هر قبیل

کتاب و نقشه و کرده و روزنامه و پرده، مصور و لوازم تحریر" فراهم آورد. از آنجا که دکتر لقمان پیش از هر چیز پزشک بود، در مدرسه داروخانه و آزمایشگاه هم تدارک دید، که در واقع به جای آموزشکده پزشکی و داروسازی و بیمارستان کار می کرد. ریاست این نهاد به میرزا فتاح و اعتمادا لاطباء داده شد. طرز کار این نهاد را دکتر لقمان به تفصیل بدست داده است. در این جا "هرگونه دوا و اسباب کحالی و جراحی" در دسترس بودند. یک داروساز هم هم روز به شاگردان این رشته را می آموخت. داروها "مهر و نشان و امضای" دکتر داروساز را داشتند.

از داروخانه مقداری دارو "به رسم التفات" به بیماران فقیر و "اشخاص بی بضاعت" داده می شد. چرا که هدف اصلی از "تاسیس این مدرسه رعایت حال و تربیت و تحصیل اولاد ایتم و فقرا و سادات بی استطاعت" بود. در حالیکه توانگران اگر می خواستند از داروخانه و یا دروس مدرسه بهره گیرند "شهریه به رسم عامه و به اندازة شئونات خود مقرر خواهند فرمود" (۳).

پیش از آنکه به سرنوشت مدرسه بپردازیم، چند سطر هم در طرز اداره مدرسه و "تکلیف" آموزگاران و شاگردان می آوریم که به خواندن می آرزد. در این باب، دکتر لقمان سخت گیر بود. آموزگار می بایست همواره "مواظب" دانش آموزان باشد؛ چه در کلاس چه در حیاط. اما "با کمال

۱- "نظامنامه تاسیس افتتاح مدرسه لقمانیه و انجمن معارف"،

تبریز، مطبعه شرف، ۱۳۱۷ قمری - ۱۸۸۹ میلادی، ۱۲ ص.

۲- "نظامنامه"، ص ۳.

۳- همانجا، ص ۱۲.



ادب" رفتار کنند. "حضور و غیاب" را جدی بگیرد. جدیت، نه در مفهوم "چوب زدن و ناسزا گفتن". چرا که تشبیه بدنی کاری بود "بیهوده و ناسازگار". آموزگاران می‌بایست افزون بر کارآموزش، هفته‌ای سه روز در "انجمن ادب" حاضر باشند و خودبیا موزند.

در ربط با "ناظم" مدرسه که "ترتیبات و انتظامات" کلیه با او بود، بهتر آنکه "آنی غفلت" رواندارد. پس هر روز ساعتی به غروب مانده "راپورت امور و وقایع اتفاقه مدرسه را از جزئی و کلی، برورقه چاپی که مخصوص مدرسه است بنگارد و "منتظر تکلیف" و دستور از سوی رئیس و نایب رئیس بماند که "اغماض" جایز نبود (۱).

"تکالیف" شاگردان شیرین‌ترین و خواننده‌ترین بخش نظامنامه "لقمانیه" است. "اطفال" هشت ساله تا شانزده ساله بودند. پیش از نام‌نویسی می‌بایست از آزمون پزشکی بگذرند تا مبادا "امراض مسری" داشته باشند.

شاگردان یا تمام وقت بودند یا نیم وقت. دانش آموزان تمام وقت همه برننامه هفت ساله را فرا می‌گرفتند و نیم وقتان می‌توانستند ساعات درسی را به دلخواه برگزینند.

برنامه درسی از با مداد شبیه آغاز می‌شد تا پنجشنبه "از یک ساعت از روز گذشته تا دو ساعت الی یک ساعت به غروب مانده".

مدرسه "ناهار" هم می‌داد. هر که نمی‌خواست می‌توانست در این ساعت به خانه بازگردد.

دکتر لقمان از شاگردان انتظار سخت‌کوشی ادشت. گرچه سیاست بدنی را می‌نکوهید اما کاهلان و بدآموزان را هم به آسانی نمی‌بخشید. پس پیشنهادش اینکه: شاگرد در سن نخوان و با زیگوش با یک ربع ساعت "در صف آخر... بدون تکلم و حرکت" بایستد، سر خود را "پائین بیندازد". هنگامی که در پایان کلاس دیگران بیرون می‌روند او دم‌دریا شد و به هریک از هم‌شاگردیها بگوید: "خجالت مرا بس است. انشاء الله فردا غیرتمندان در خواهم خوانند." در این لحظه دیگران از پیش روی او بگذرند "و سر زنش کنند". در ساعات تشبیه خوراک آن با زیگوش "نان و آب خالی" باشد. دیگر اینکه بزار و کتابهای درسی اطفال زرنگ را "مثل نوکر"



حمل کند و تا دم‌در مدرسه ببرد. آنگاه کفشهای کودکان را پس‌از پاک کردن "جفت کند." بدتر از همه، لوحی با عنوان "تنبیل" برسینه بچسباند تا دیگران ببینند و عبرت گیرند. دکتر لقمان یقین داشت که همین سیاست طفل‌گریزی را با ردیگر را هی مکتب خواهد کرد.

زبان فرانسه اجباری بود ورشته‌های علمی به این زبان تدریس می‌شدند.

برنامه عبارت بود از: زبان فارسی، صرف و نحو عربی، خط و انشاء، زبان فرانسه، زبان انگلیسی (اختیاری)، زبان روسی (اختیاری)، حساب، هندسه، جبر و مقابله، هیئت جدید، فیزیک، شیمی، تشریح، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، فیزیولوژی و داروسازی، جراحی، کحالی، حفظ‌الصحه، طب، عکاسی، دندانسازی، تاریخ، جغرافیا.

اما به‌تحمیل متشرعین دروس مذهبی را هم افزودند. بدان معنا که به‌هنگام "صدای مقدس اذان"، شاگردان وضومی گرفتند و در نماز شرکت می‌کردند. نیز هر روز "قدری مشغول تلاوت آیات مبارکه قرآن مجید" می‌شدند. اندکی هم "جامع عباسی" یا متون "نخبه" مرحوم حاجی‌کلباسی را می‌خواندند و یا برگه‌هایی از سایر "رسایل فقها" را می‌آموختند. عصر پنجشنبه که دانش‌آموزان "مرخص" بودند، یک "روضه‌خوان" می‌آمد و برای داوطلبان به "ذکر مرثی و مصائب و مناقب اهل بیت" می‌پرداخت.

بدینسان لقمانیه تا ۱۹۰۳ کجدار و مریز زیست. در این سال داستان گمرک و ما موران بلژیکی پیش آمد. اهل دین در مسجد بست نشستند که "می‌باید مسیو پریم برود و میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها بسته شود" (۱). پذیرفته شد. گرچه مسیو پریم چندی کنار رفت و بزودی با زگشت، اما مدارس دیگر رونق خود را با زنیافتند. در سرگذشت "الیانس" آوردیم که این نهادها به غارت رفتند. "تا بلوها را سوزانند". رشدیه و لقمانیه هم زقربانیا بودند و هر دو بسته شدند.

یکسال بعد، در ۱۹۰۴، دکتر لقمان دست به‌دامن فرانسویان شد. کمک مالی خواست تا مدرسه را بازگشاید. فرانسویان معادل ۲۵۰۰ فرانک

فرستادند (۱). با این پول از نو برای مدرسه نوشت افزار خریدند و کتاب سفارش دادند (۲).

هم در این سال که آلیانس فرانسه شعبه تبریز را برپا کرد، لقمانیه وابسته به آلیانس شد و دکتر لقمان به عضویت هیات مدیران کمیته آن نهاد در تبریز درآمد. از این پس نشستهای کمیته آلیانس در تالارهای لقمانیه برگزار می‌شد. البته لقمانیه از فرانسویان کمک پولی می‌گرفت که گهگاه هم نمی‌رسید. چنانکه دکتر لقمان با رها به تنگنا افتاد. به ویژه که دولتمردان ایرانی پس از ماجرای یورش به مدارس و از تسرس کمکهای خود را بریدند.

در ۱۹۰۵ که درهای "لقمانیه" زنگشوده شد، روسیان هم پیش آمدند. از آنجا که مدرسه برنامۀ درس زبان روسی هم داشت، سفارت روسیه پیشنهاد داد که اگر فرانسویان به یاری خود ادامه دهند روسیان نیز مبلغی خواهند پرداخت. مدیر مدرسه، هانری رنارد در این باره نوشت: "این خود افتخاری است" (۳) که کشورهای دیگر هم به فکریاری دادن مدرسه افتاده‌اند.

لقمانیه روی هم رفته به ۵۰۰ فرانک نیاز داشت تا از نودست به کار شود. گویا روبراه شد و مدرسه در شعبان ۱۳۲۳/۱۹۰۵ به کار افتاد. چنانکه از اعلان با زگشائی پیداست و به ضمیمه بدست داده ایم.

نامه‌های سیاست‌گذاری راهانری رنارد مدیر مدرسه نوشت. نامه نخستین خطاب به رئیس جمهور فرانسه بود و بدین مضمون: "اجازه می‌خواهم اعلانی را که بر اساس آن مدرسه را از نومی‌گشائیم، خدمتتان ارسال دارم. هدف این نهاد گسترش زبان و نفوذ فرانسه است. وزارت خارجه با کمک مالی ۲۵۰۰ فرانک مشوق اقدام ما شد. امیدوارم به یمن این مبلغ خیرخواهانه، آموزش و فراگیری زبان فرانسه را توان بیشتری بخشم. پس با دلگرمی هر چه تمام‌تر از حکومت فرانسه و از جنابعالی که رئیس دولت هستید سیاست‌گذارم" (۴).

-
- R. Rittel à De France, Paris 4 Oct. 1904.
 - Bergeron à De France, Tauris, 21 Sep. 1905.
 - Henri Renard à De France, Tauris 29 Janvier 1905.
 - Henri Renard à Emile Roubet, Tauris, 1 Oct. 1905.



اَشْاَکْ

مدرسه ﴿لعمانیه﴾ که از مدتی تعطیل اختیار کرده بود
 بعمول الله تعالی هفته آینده مراسم افتتاح آن بعمل خواهد آمد
 کما فی السابق در عمارت قدیمه جناب مستطاب اجل آقای لقمان
 المعالیات دام اجلاله می باشد هر کسی از آقایان مایل باشند اسم
 خودشان را پیش از وقت در دفتر مدرسه بنویسند که مع المنویبه
 پذیرفته خواهند شد علاوه از معلمین مبتدئین و فارسی و عربی
 و روسی برای زبان فرانسه یک نفر از پاریس جلب شده است
 امیدوار است که ترقیات شاگردان بیشتر از پیشتر باشد . ریاست مدرسه
 کلیتاً بعمده موسیو (ولفارد) رئیس دواخانه سرکاری است
 فی غرضه شعبان سنه ۱۳۲۳



نظامنامه مدرسه لقمانیه

(۱) وضع این نظامنامه برای تاسیس مدرسه ایست موسوم به {لقمانیه} در دارالسلطنه تبریز (۲) این مدرسه در تحت ریاست مطلقه جناب جلالتمآب اجل آقای لقمان الممالک حکیم باشی مخصوص سرکاری دام اجلاله العالی واقع است (۳) جناب جلالتمآب آقامیرزا صادقخان ادیب الممالک پیشخدمت خاصه همایونی و نایب وزارت جلیله علوم و معارف از طرف ریاست کل در تمام امور متعلقه بمدرسه و منضماتش بسمت نیابت برقرار میباشند (۴) مقرب الخاقان محمد حسینخان سرهنک در تمام امور مدرسه و شعب و منضمات آن بسمت ناظمی مقرر خواهد بود (۵) معلمین و سایر کارکنان از این مدرسه باتصویب ریاست کل و نایب الریاسه از اشخاص پاکدامن بآریبت و متخاق باخلاق حسنه انتخاب شده اند (۶) در این مدرسه انجمنی باسم {ادب} دایر میشود (۷) روزنامه نیز بهین اسم در این انجمن طبع و نشر خواهد شد (۸) یکباب مطبعه سربی نیز ضمیمه این انجمن خواهد شد و برای طبع هرگونه کتب و اوراق اسباب سهولت و منفعت عمومی فراهم خواهد بود (۹) ریاست انجمن و مطبعه و مدیری روزنامه ادب باجناب ادیب الممالک است و هفته سه روز انجمن منعقد میشود از قرار ذیل

یکروز برای اصلاحات داخلیه مدرسه و محاسبات آن روز دیگر برای مطالب لازم التحریر روزنامه ادب روز سیم مخصوص نشر معارف عامه ماتی • در روزی که نشر معارف میشود بعضی از اعاظم رجال و اکابر دانشمندان و وطن در انجمن ادب دعوت خواهند شد (۱۰) نیز کتابخانه



نامه دوم به وزیر خا رجه هم در همان روال بود که: "از برکت دولت فرانسه است که مدرسه ما توانست به تجدید سا زماندهی بر آید و زندگی را از سر گیرد و آن چنانکه من آرزو مندم دوران خدمت پربار و دراز مدت داشته باشد" والی آخر.

در انقلاب مشروطه، میرزا حسین خان عدالت مدیر روزنامه "الحدید" که آزادخواه ترین و پیشروترین روزنامه تبریز بود، مقاله ای در بزرگداشت لقمان نیه نوشت و مراسم پایان سال تحصیلی را که در ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۴/ اوت ۱۹۰۶ برگزار شد به تفصیل آورد (۱) که به اختصار نقل می کنیم:

آن "مراسم" در "عمارت مخصوص" دکتر لقمان برپا شد. جمله "تلامذه" حاضر بودند. "الیای اطفال" هم از بابت تشویق آمدند. نخست دکتر لقمان "نطق بلیغی" کرد، در این باب که "بنای مدرسه و داروخانه و مریضخانه آرزوی دیرینی بود که مدیر مدرسه از "سفر فرنگستان" با خود داشت. آنگاه دکتر لقمان به سپاسگزاری از آموزگاران یعنی از هانری رنارد، دکتر کوپن و دوویل (۲) برآمد. نوید داد که بزودی بیمارستان در کنار داروخانه به کار خواهد افتاد. دکتر کوپن هم گفتاری داشت در بزرگداشت دکتر لقمان.

سرانجام "هدایا و تحف زیادی" به دانش آموزان دادند. به برخی یک یا دو جلد کتاب فرانسه، به برخی "پاره ای دفاتر و جزوه و قلم و لوازم تحصیل و تحریر".

در این سال ۱۹۰۶ لقمان نیه ۱۰۰ دانش آموز داشت (۳). آرزوی دکتر لقمان این بود که بیمارستان مدرسه را به دست فرزندان خود بسپارد. جمله پسران را در ۱۹۰۱ برای آموختن پزشکی روانه پاریس کرد. پسر بزرگتر محمد حسین خان پایان نامه خود را در بیماری سالک

۱- "مدرسه القمانیه"، الحدید، سال ۲، شماره ۱۰، ۱۳۲۴، ص ۲۰۱.

2- Dr. Coppin- Deville.

3- Eugène Aubin: "La Perse d'aujourd'hui", Paris, Armand-Colin 1908, P.48.



گرفت (۳). پسر دوم محمد حسن خان در "بارداری وزایمان" (۴) رساله نوشت و سومی، میرزا عباس خان در باره "طاعون در ایران" (۵) پژوهید. هر سه فرزند در ۱۹۰۸ فارغ التحصیل شدند. نیز هر سه اندیشه دنبال کردن کار پدر را در سر داشتند. محمد حسین خان معترف بود که: "مدرسه لقمانیه ... ما را با فرهنگ فرانسه آشنا کرد. میل ما را به ادامه تحصیل در پاریس - این مرکز روشنفکری جهان - برانگیخت ... ما به نیکی به ارزش این خوشبختی آگاهیم: یعنی شناخت فرانسه و بهره گیری از آموزش که در دانشکده پزشکی پاریس دیده ایم." یکی دیگر از بستگان دکتر لقمان که در همان دانشکده درس خواند، برادرزاده اش میزا سعید خان بود که در بازگشت به ایران لقب دکتر لقمان الملک گرفت.

از سر نوشت مدرسه لقمانیه بعد از شکست مشروطیت خبری نداریم. می دانیم که در ۱۹۱۱ که روسیان تبریز را اشغال کردند به مدارس فرانسوی یورش بردند. با متشرعین علیه نهادهای جدید همصدا شدند. دست به کشتار مدیران مدارس هم زدند. چنانکه در ربط با مدرسه "سعادت" روی داد.

از نام و نشان این مدرسه در مدونات فارسی مطلبی به میان نیامده است. اما از گزارشهای نیکلا قونسول فرانسه در تبریز چنین برمی آید که بنیادگذار این نهاد - که آموزش زبان فرانسه را بر عهده داشت - حاجی علی نام داشت. نیکلا شاه بود که روسیان این آزادخواهان را در ۱۹۱۱ به دارآویختند (۱). اما حاجی علی خانی جز حاجی علی ثقه الاسلام نمی شناسیم که در ۱۹۱۱ بدست روسیان کشته شده باشد. آیا مدیران مدرسه ثقه الاسلام بود؟ نمی دانیم.

3- "Salek, étude du Bouton d'Orient en Perse", Paris 1908, in 8^e, 134 P.

4- "Grossesse, accouchement et Fuériculture", Paris 1908, in 8^e 102 P.

5- "Tâoun, étude sur la Peste en Perse", Paris, A. Michalon 1908 in 8^e, 154 P.

1- Nicolas, Tauris 13 Mars 1912, no 12.



روسیان در کشتن حاجی علی خان مدعی شدند که از "پشت بام مدرسه" اوبسوی ما تیراندازی کرده‌اند" (۱). متشرعین هم گفتند که در این مدرسه "برخلاف احکام شریعت" نمایشنا مه روی پرده آورده‌اند. کدام نمایشنامه؟ آیا غرض "مرده‌ها" نوشته محمدقلی زاده بود که به گفته عباس زمانوف در ۱۹۱۰ در تبریز روی صحنه آمد (۲) و با اعتراض روبرو شد؟ در این باره هم یقین نداریم. آیا همه این پرونده‌ها زیبا زیبا بت شیخی بودن ثقه الاسلام نبود؟ آیا مدرسه‌ها "انجمن سعادت" استانبول ارتباط داشت؟ هر چه بود، نیکلا شگفت زده گزارش می‌کرد که در شکست مشروطه و پیروزی ارتجاع، نخست نهادهای فرهنگی آماج تیرباران شدند. اکنون بنیانگذاران مدارس نوین جملگی "خائن"، "مزدور بیگانه" و یا "آنا رشیست" خوانده شدند. بیگانگان خود، در این انگ زدن‌ها کاسه‌های گرم تراش شدند تا دست رقیبان را کوتاه کنند. نیکلا که با آزادیخواهان دوستی نزدیک داشت از شدت اندوه در گزارشها به ربا عیانت خیام پناه می‌برد که "نا کرده گناه درجهان کیست بگو!" (۳).

در همان گزارش مفصل نیکلا یادآور می‌شد که خشم بر آزادیخواهان و نوآوران چنان بود که به سراغ "شیرمحمد" هم رفتند. این شیرمحمد پیرمردی بود و دربارت تبریز دکه‌ای داشت. همان دکه که در ۱۸۵۰ اسید علی محمد با پیش از اعدام به آنجا پناه برده بود. اکنون ریختند و دکان او را با خاک یکسان کردند و دار و ندار شیرمحمد بیچاره را بر باد دادند (۴). آن دکه را مردم به "یا دگار" نگاه داشته بودند! برگردیم به مدرسه سعادت. از آنجا ئیکه نیکلا خویشتن را دوست آزادیخواهان و "پشتیبان" نهادهای فرانسوی می‌خواند، آموزگاران آن مدرسه نزد او شکایت بردند. بویژه که نیکلا کمک مالی می‌کرد و یک

1- Ibid.

۲- عباس زمانوف: "جلیل محمدقلی زاده سچیل‌میشا ثلری"، آذربایجان دولت نشریاتی ۱۹۶۷، ص ۱۲ و مقدمه نمایشنامه "مرده‌ها" برگردان هماناطق، استکهلم ۱۹۸۶.

3- Nicolas, 12 Mars, OP. cit.

۴- همانجا.



مدرس فرانسوی "نهروی" نام (۱) آموزش زبان را در آن مدرسه برعهده داشت .

بنیادنگذاران مدرسه سعادت ، درشکایت نامه (۲) به نیکسلا نوشتند: "شما خود آگاه بودید که تا چه اندازه مدرسه سعادت و جمله اعضای آن در راه گسترش علوم و بویژه آموزش زبان فرانسه کوشا بودند . نیز می دانید که مدرسه آقای نهروی را با پرداخت ۱۰۰ تومان حقوق در ماه استخدام کرد و از استانبول آورد تا به آموزش زبان فرانسه برآید . شکایت نامه می افزود: "همه کمکهای مالی که از مقامات محلی به مدرسه رسید ، صرف پرداخت حقوق آقای نهروی شد ."

از آن نامه برمی آید که مخبر السلطنه هدایت هم از کمک مالی به مدرسه دریغی نداشت ، گرچه در خاطرات آن وزیرتنها از مدرسه نام برده شد و پس (۳) و حال آنکه مدرسان به صراحت نوشتند: "پس از رفتن مخبر السلطنه و حذف کمک مالی از سوی او ، مدیر مدرسه و سایر آموزگاران به مدت هشت ماه ، دستمزد آقای نهروی را از جیب خودشان دادند . تا گزندی به برنامه درسی شاگردان نرسد". و یا در جای دیگر و در همان نامه تصریح کردند "امتحانات حساب ، علوم طبیعی ، تاریخ و حسابداری در حضور فرماندار (مخبر السلطنه) و خود جناب عالی انجام می گرفت . اما بدبختانه جناب مخبر السلطنه استعفا دادند و کمک مالی دیگر نرسید" (۴)

این مدرسه تا "سرحدامکان" کوشید تا "زبان فرانسه را بیگستراند . در این راه امید به "حسن نظر" نیکلا بسته بود . اما در آن سال نیکلا به مرخصی رفت و درست در زمانی که مدرسه به "یاری" و همدلی او نیاز داشت ، قونسول در پاریس بود . نیکلا هنگامی به تبریز رسید که کار گذشته بود . نوشتند :

1- Nehroy.

2-"Requette des Professeurs" de Saâdat à Nocolas, Tauris, 1911.

۳- مخبر السلطنه هدایت ؛ گزارش ایران ، تهران ، نشر نقره ،

۱۳۶۳ ، ص ۱۶۴

4-"Requette des Professeurs", op.cit.



دریورش ارتجاع "مدیر به ناچار گریخت . برادرانش در خانه یکی از بستگان مخفی شدند و امروز هیچکس نیست که به حمایت از آنان برخیزد ، چنانکه برای زیستن آه در بساط ندارند." آموزرگان در شکایت نامه پرشی می کردند که هنوز بی پاسخ برجاست . می پرسیدند : "آیا رواست که انسانهای دانش دوست فراری شوند ، پنهان زیند و خویشان و بستگانشان بردارند این و آن به گدائی و بها میدصدقه بنشینند؟"

این شکایت نامه پیش از گذشته شدن مدیر نوشته شده بود . بدیهی است از دست نیکلا هم کاری ساخته نبود .

نیکلا در گزارش دیگری می گفت : "این مدرسه سعادت که درهایش را بستند" از مهم ترین مدارس تبریز بود" (۱) . فرانسویان اعتراض نامه ای هم برای قونسولگری روسیه فرستادند که سودی نبخشید . روسیان نفوذ فرهنگی فرانسه را که گویا به اندیشه های آزادیخواهان همدا من می زد ، بر نمی تافتند . روشنفکران آذربایجان هم دل بستگی به سایر مدارس نشان نمی دادند بویژه به مدارس روسی . حتی مدرسه آمریکائی "موریال" (۲) که در ۱۹۰۶ برپا شد زبان فرانسه را در برنامه خود گنجانده تا کار خود را از پیش برد . در اعلامی که سر آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۴/۲۸ اکتبر ۱۹۰۶ به مناسبت گشایش مدرسه داد ، تصریح کرد که در کنار درس فارسی ، عربی و انگلیسی ، یک معلم "فرانسوی الاصل" از پاریس خواسته شده که تا "افتتاح مدرسه" خواهد رسید (۳) . والی آخر .

پرونده مدارس فرانسوی زبان ارمنه تبریز را جداگانه و در جای دیگر بدست خواهد داد .

1- Nocolas, Tauris 13 Mars 1912, ng 19.

2- Memorial

۳- الحدید ، ۶ رجب ۱۳۲۴ ، شماره ۱۰ ، ص ۶ .



اینکه در آستانه مشروطیت، این همه دل‌بستگی به فرهنگ و مدنیت فرانسه به جا بود یا نه، نگارنده این سطور را با آن کاری نیست. اما پرونده نهادهای فرهنگی نوین را به چند علت می‌گشایم. یکی اینکه بخشی است از تاریخ اندیشه‌های دوران مشروطیت. دیگر اینکه به آسانی می‌شد آشخوردشمنی با نوآوری و نوسازی را دید و به تکرار تاریخ برنیا مد.



اتحاد مبارزه، پیروزی



شهره یافتگان میهنان ستم‌خیزان خردیانی هلمی خلق ایران خردیانی و با قدرتی

تجدید جادو و ایستادگی جهانی
بزرگ‌کنی امر و ایستادگی
پویانگه و ناخوش

سال اول شماره ۱

شنبه ۳ ژانویه ۱۳۸۷
۱۳ شهریور ۱۳۸۷

۱۰ صفحه

رفقا و هم‌میهنان مبارزان

روزگار آتشان شد، هر چند غیر دیندار و فقیان
گند بود بر لب، آنگاه تلاطمی در دلها در درون
عبودیت را در عهد انقلاب از سرای ستم‌خیزان،
خسوس و مشروران...

اوردمان که نبودند بی‌بهره یا بی‌ارزش
"بهار آزادی" آسود ما بود، دست‌ها بستند
مدا مگال سگ‌زور، در اتحاد این طایفه ستم‌خیزان
نوازش انقلاب ستم‌خیزان و ستم‌گزاران ستم‌خیزان
بی‌امان و بی‌گسار، در این راه...



چرا "عجمان"؟

پیام هواداران سازمان در فرانسه به قانون نویسندگان

در این شماره:

- اختیار چیست؟ انتخاب چیست؟
- جهان کفر نیست - یک شعر
- پیام‌گامان نویسنده‌گان به کمیته
- کمیته سلطانیور
- گرامر است، ساختار خود رفیق جواد کارشی
- در خبر به سخن از "کار"



برگزاری جلسات بحث از سوی کمیته سلطانیور

اعتصاب غذای ۹ روزه ۱۱۴ تن از هواداران سازمان در ایتالیا

بدینال این اعتصاب غذا "انسانی انترناسیونال" گنجا از دولت ایران شکایت کرده و خرافاتان اجزام معاقق به ایران شده است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی برقرار باد جمهوری دیمکراتیک خلق

هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در اروپا و آمریکا

شنبه ۲ ژانویه ۱۹۸۲
سال اول - شماره ۱ - صفحه ۲

گفت و شنودی با رفیق هماناطق

علیرغم پیگرد های رژیم جمهوری اسلامی، که دشمن آگاهی و دانش است، رفیق هماناطق، نویسنده، مترجم و مبارز، توانست پس از ۶ ماه زندگسی مخفی به خارج از کشور بیاید. گفت و شنودی با ایشان، پیرامون مسائل دموکراتیک و وضعیت ذهنی توده های میهنمان داریم که در این شماره به چاپ می رسد. ما امید داریم در آینده نیز بتوانیم حول مسائل مختلف از تجربه و دانش ایشان، در نشریه خود، بهره گیریم.

یکی از اعضای کانون نویسندگان که از بنسده تاسیس، نظم و اندیشه را وقف دفاع از آزادیهای دموکراتیک کرده است، در معرض تهدید عمال مزدور قرار گرفتیم و بدنیال دستگیری سمیسه سلطاننیر عضو هیئت دبیران کانون و خلاصه پس از شهادت او ناگزیر به زندگسی مخفی پناه بردیم.

از اول نبر ماه، یعنی روزی که رادیو خیر - شما دست سلطاننیر را اعلام کرد، رفقای انقلابی سازمان چریکهای فدایی خلق و با اینکه جانشان بیش از من و امثال من در معرض خطر بود، پناهام دادند و مرا مخفی کردند. این را هم اضافه کنم که تنها باری که برخلاف میل و تشخیص دوستان، برای دیدن خانواده و فرزندم و همسرم به خانه پدرم رفتم، همان روز (۱۶ شهریور) پاسداران به خانه پدرم حمله کردند تا مرا دستگیر کنند. اما من موفق شدم همراه همسرم، از دیوارهای خانه ها فرار کنم و تا اندازه ای "رومیقه" به خفیه بازگردم. اما اینکه چرا و چگونه آدم؟ باید بگویم که مخفی کردن عناصر علنی نظیر ما، نه تنها خود رفقای سازمان را بیش از پیش زیر ضرب می برد بلکه نیروی زیادی تلف میکرد که می توانست صرف مبارزه شریخش تری گردد. در هر حال پس از تشخیص و کمک رفقای سازمان، ایران را ترک کردم. در اینجا فرصت را غنیمت می شمارم و صادقانه و صمیمانه وفادارانه از رفقای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران سیاستگذاری می کنم و آرزوی بیسوزی شان را دارم. در باره شایعه اعدام،

من رفیق هماناطق، با اظهار خوشحالی از این که شایعه ای که پخش شده بود پیرامون دستگیری و شهادت شما، شایعه غلطی بود و امروز زنده و سالم در میان ما هستید، برای هم میهنان این سؤال پیش آمد که چگونه شما توانستید از دست جلادان رژیم جان سالم بدر ببرید؟ چه صورت توانستید امروز در اینجا به سنگسر دیگری از مبارزات علیه سرکوب و جنایات رژیم ببینید و مبارزات خودتان ادامه دهید؟ می خواهیم در مورد چگونگی خروج خودتان و وقایعی که بر شما گذشت وقتی در ایران بودید، برای ما توضیح بدهید.

ج: نخست این را بگویم که تهدید و سرکوب رژیم وابسته حاکم در ایران تنها منجر به روشن فکران نظیر من نبود، امروز همه مردم بنحوی از انحاء در معرض این سرکوب قرار دارند. اعداد ۵۰۰ نفر از نیروهای انقلابی (آمار می که در نخست وزیری ثبت است)، اعداد کودکان خردسال و زنان باردار، سرکوب خلق کرد، جنگ تعطیل با عراق که ۲۰۰۰ کشته بر جای گذاشته، میلیونها آواره و بیگانه، سرکوب آزادیهای دموکراتیک، بستن دانشگاه ها، تعطیل روزنامه ها، حمله به کتابفروشی ها، دستگیری های کورخیا - بانی خانه کردی و هزاران نمونه دیگر بیانگر ابعاد گسترده این ستم اجتماعی است و آخرین چشم انداز نظام حاکمی است که در برابر خشم فزاینده توده ها و بحران اقتصادی روز افزون تنها راه بقای خود را در قلع و قمع مخالفان و نیروهای رزنده می بیند. من نیز، بعنوان -



نشریه دانشجویان هوادار سازمان جریکهای فدایی خلق ایران در اروپا و آمریکا



که شب آخر اقامت در تهران و از راه یواسرائیل ننیم و منی دانم چرا چنین خبری یختم شد. شاید یکی از علتها این باشد که چون بعضی از فرار از جنگ پاداران کسی نمی دانست من چه ساختم و کجا رفتم ، خیر را بدین صورت منتشر کردند . برخی نیز معتقدند که کار برخی احزاب شناخته شده و مزبور است که مترصدند از هر فرصت استفاده کنند و مخالفان را به دام زندانیان رژیم بیاورند . از آنجا که اعضای این احزاب امروز نقش ساواکی را عهده دار شده اند و در " لودان " مخالفان با کمیته ها همکاری میکنند . این کارها هم برای شان جزو " مبارزه ضد امپریالیستی " محسوب میشود!

اما چرا بعد از شهادت سعید ، اعضای کانون هم در معرض تهدید شدید تر لمسوار گرفتند ، از بدو دستگیری سعید ، کانون ما فعالیت خود را حول محور آزادی و او متمرکز کرد . ما برای او وکیل گرفتیم تراکت و اعلامیه های متعددی منتشر کردیم و قرار مصاحبه مطبوعاتی گذاشتیم و افکار عمومی جهان و پشتیبانی نویسندگان و سندیگاهای کارگری اروپا را در باره او در سطح وسیع انتشار دادیم . چند روز قبل از برگزاری جلسه صاحب مطبوعاتی یاسد اران به کانون حمله کردند همه اوراق و اسناد ما را بردند و صدای را دستگیر کردند از جمله کوچانی را که هنوز در زندان است و از سر نوشت او خبری نداریم . البته سال گذشته یک بار در خیابان انقلاب مزبوران سعید را در حال یخس تراکت و اعلامیه دستگیر کردند اما شناختند و او توانست با داد و فریاد و بریا کردن جنجال در خیابان از چنگشان فرار کند .

پشتیبانی همه جانبه کانون از سعید ، خودش بیانشگر نقش ارزنده و مبارزی بود که سعید ایضا کرده بود . اینکه اعضای مختلف العقیده کانون پذیرفتند محور فعالیت خود را آزادی سعید قرار دهند و نشان می داد که سعید بعنوان عضو هیأت دبیران توانسته بود در

چهار جوب اساسنامه یک کانون دیکراتیک وظیفه و مسئولیت خود را به نحو احسن انجام دهد بدینسان بود که در انتخابات سال گذشته و در حالیکه سعید در زندان بسر می برد ، برای نخستین بار در تاریخ یک کانون دیکراتیک ، در استان اورا غماها و با دادن بیشترین رای و برای بار دوم به عضویت هیأت دبیران برگزیده شد لیکن این بدام معنا نیست که سعید در فعالیت های دیکراتیک خود در داخل روح انقلابی و سازش ناپذیر خود را کنار گذاشته بود . دفاع او از آزادی به معنوم دفاع از گرانها تسریع دست آورد انقلاب در جهت تشکیک آگاهی و سازماندهی طبقات زحمتکشی بود که سعید از میانشان بر خاسته بود و در کارشان تزار داشت . برای نمونه و بعنوان مثال در یکی از آخرین جلسات کانون که در ربط با آزادی ها و فعالیت های دیکراتیک بر پا شده بود ، سعید بعنوان آخرین سخنران و در انتقاد از دوستانی که می گفتند باید بیانیه ای نوشت و به رژیم در باره سلب آزادی ها هشدار داد ، گفت : " ما همه آزاد خواهیم ، ما همه آزادی را برای تشکیک طبقات زحمتکش می خواهیم ، آزادی را دست آورد انقلاب می دانیم . اما امروز هیأت حاکم این آزادی هارا - نه با بند و - و موظف - بلکه به ضرب جوب و چماق و سلاح و با سرکوب از ما باز پس می گیرند . بنا بر این برای ما نیز باز پس گرفتن این آزادیها به یاری انقلابیه و بهائییه و نصاب مشفقانه میسر نیست . بیسای

که بعد ها ، در پیوسته ها مراحل مختلف به - نقل کوشی هیأت حاکم بر داشتند بر درون کانون چه بود ؟ برای مثال نقش خودتان و نقش رفیق سلطانیور در مقابل نقش مناصری که از خط سازشکارانه حزب " توده " و به اصطلاح " اکثریت " دفاع میکردند چه بود ؟ بخصوص در دوره اخیر مبارزات خلق های ایران پس از روی کار آمدن هیأت حاکم کسوفی .

ج : هنگامی که کانون نویسندگان ایران برای بار دوم با انتشار بیانیه " نفی و در خرداد ۱۳۵۶ تجدید حیات کرد (بار اول در سال ۱۳۴۶ بود که رژیم تعدادی از نویسندگان و شعرا را دستگیر کرد و کانون را بست) ، در آغاز کار وضع ناپسندانه داشت . اکثریت اعضای مختلف العقیده ای که به ما پیوستند چه در دوره شاه و چه در نظام خمینی رو بسسه سازشکارانه داشتند و سر انجام نیز جزو مصالح حکومت در آمدند . حضور این افراد و احزاب در کانون سبب شد ، که در اوایل کار ، کانون نتوانست اقتدار و اطمینان نیروهای انقلابی و توده ها را به خود جلب کند . با بیانیه دوم (تیر ماه ۱۳۵۶) اعضای ۹۱ نفره یعنی با پیوستن افراد دیگر توانی بوجود آمد از جمله این نویسندگان سعید سلطانپسور بود . به یاد دارم در جلسه ای که در ایمن روزها بناسبت انتخاب هیأت دبیران صورت تشکیل شده بود در وسط جلسه جوانی لاغر اندام و رنگدور پریده از در یار شد . سعید



این آزادی خون ماست ، اگر بر سر می آید بفرمائید ! " و سعید تا آخرین لحظه پای ایمن گفته ایستار ، چنانکه میدانید . من و باز گردیم به کانون نویسندگان که بعنوان یک کانون دیکراتیک ، فکر میکنم یک از بر سایه ترین کانونهای دیکراتیک باشد که حتی در زمان دیکتاتوری شاه هم بنوعی سعی کرد که بتواند به حیات خودش ادامه دهد . نقش نویسندگان شعید و مبارز درون کانون و نقش سازشکارانی

بود که در پاسخ به دوستان و در اعلام - همبستگی ، گفت : " من دیشب از زندان آزاد شده ام و امروز آمده ام تا در دفاع از آزادی بیان ، اندیشه و اجتماعات به کانون نویسندگان بپیوندم " و بیانیه ما را امضا کرد .

شبهای شعسر (مهر ۱۳۵۶) کانون ، ما را پیش از بیش به دانشجویان و نیروهای انقلاب نزدیک کرد . به جای ۲۰۰ نفری که هر شب در نظر گرفته بودیم ، هر شب در غلی به هفت صد نفر در صحنه ۱۳



و تشکل دست یابند بنا بر این نیاز به مکراسی را بیش از سایرین احساس میکنند. اینس بیش "توده ای" حاکم بر جنبش است که آزادی بخواهی را پستاه لیبرالیسم (نه اختصاصی بلکه سیاسی) تلقی میکند و با "برجسب" لیبرال میکوشد. توده ها را از ابراز خواست ها و ناخشنودیهای خود باز دارد. ورنه چگونه است که این رژیم "ضد امپریالیستی" نیروهای انقلابی را که تاریخچه مبارزاتشان در کنار خلق در جهت رهایی از یوغ امپریالیسم بر همگان روشن است، بنام خلق و تحت عنوان "نوکر امریکایی" سرکوب میکند. اما خود با استعفاء اسرائیلی به جان خلق کرد. میافسد ۵۰۰ میلیارد دلار از امریکسا میستاند و قرار داد تنگین تالیوت را امضا میکند. ما به یاد داریم که در دوران شاه در باره نیروهای رزنده انقلابی و مخالفان رژیم میگفت: "اینها نوکران استعمارند که از مرزهای شرقی و غربی وارد شده اند تا انقلاب سفید ما را با شکست مواجه کنند و مردم با مشت گره کرده جواب آنان را خواهند داد." امروز نیز در ادامه همان سیاست و با همان روشها، رژیم میکوشد مفهوم امپریالیسم را از اذهان توده ها منسوخ کند. اگر قرار باشد بستان سفارت که خود امری است متکون و ناسزا گفتن به امپریکا دلیل سیاست ضد امپریالیستی باشد، بایند عیدی امین را که حتی تساح ها را هم وادار به پشت کردن به غرب میکرد، ه صد هزار را به گشتن داد، قهرمان مبارزه با امپریالیسم دانست. امروز رژیم حتی انقلاب را هم امپریالیستی میخواند، رفتن جانی در مجلس میگویی: کسانیکه به یادگانه حمله کردند، از اول برای ما روشن بود که عوامل امریکا و امپریالیستها هستند." از مردم بپرسید جواب خواهند داد: "اینها را آنها آورده اند." این برخورد خود گویاست که تا چه اندازه

مردم به "استقلال" و عدم وابستگی اینس رژیم متعقدند. امروز اگر مارکس هم زنده بود، او را هم لیبرال میخواندند. زیرا که او گامی هم از ما بیشتر برمی داشت و می گفت: یکسانیکه از سامبر مطبوعات و اختناق پشتیبانی میکنند در راتم پشتیبان "سلفطیقاتی" خود هستند و "تجاوز به هر گوشه آزادی را تجاوز به نفس آزادی" میدانست و یا لنین بر آن بود که از دیدگاه ارتجاعی مبارزه ضد امپریالیستی امکان پذیر نیست. در هر حال همچنانکه گذشته و حال نیروهای انقلابی در مبارزه با امپریالیسم بر کسی پوشیده نیست، امروز سوابق درختان هیأت حاکم در همکاری همه جانبه با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد نیز بر همگان روشن است. حتی خود آقای خمینی باکس. از این امتزای ندارد که: من گفتم سألہ شکر نیست، صدق باید برود زیرا اگر میباید به اسلام سبلی سیزد و حساب آنکه سبلی خورد، چقدر این سخنان مشابه گفته های وهیرعالیق در خدائیان اسلام نواب صفوی است که در دادگاه می گفت: بخلاف آنکه به اسلام و علاقه خلل ناپذیر مردم اینس سر زمین و افسران و سربازان پاکزاد مسلمان ما به ناموس و دیانت بود که به یاری خدا، صدق و عمل بیگانه را نداشتند. اگر دوروز دیگر حکومت صدق باقی ماند و رجاله پرستی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکرد، عقبه های دورین مردم ایسراول مضعبر میشدند. امروز همه میدانند و استاد علی نهرانو بارها گفته و منتشر کرده است که خمینی از کاشانی میخواست که علیه صدق دست بگذارد شود و خود استاد نهرانو در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ از جانب ایشان به دیدار قوام السلطنه رفت و از او خواستار شد که از

"اوامر شاهنشاه اطاعت کند" - نسبت زبیری را بپذیرند تا بعدق روی کار نیاید. و باز همه میدانند که برای برانداختن آن حکومت آیت الله در قهتظواهرات برپا داشتند و صدق در قسم حکومت نظامی اعلام کردند. امروز گشایش مراسم محرم به رهبری آیت الله فلسفی به نمایندگی از جانب خمینی و یا حضور عبد خدائی سو" صد کنند. به دکتر فاطمی - در مجلس اسلامی خود نوشته است از همکاریهای گذشته حکومت "ضد امپریالیست" حضرات با امپریالیستها. از نمونه های دیگر میگذریم. س: در رابطه با نیروهای خارج از کشور، ویسی توجهی ای که در افکار عمومی همه کشورها مشاهده میشود، علنیتم نام توانی. که جنبش دانشجویی خارج از کشور برای افشای رژیم بکار برده است، علنیتم اینسکه تاکنون طبق آمار رژیم بیش از ۴۰۰۰ جاز اعدام شده اند و روزنامه های سراسر دنیای سرمایه داری راجع به این مسئله فلسف فرسائی کرده اند. راجع به اعدام بچه های ۱ ساله، راجع به اعدام زن حامله و غیره - عملا آن واکنشی که انتظار میروند نسبت به این جنایات داشته باشند، وجود ندارد. نه رژیم ها و دولت ها، بلکه کارگران و توده ها مردمیکه میتوانند در مقابل این مسئله حساس باشند. عملا در مقابل وقایع کشور های امریکای لاتین این حساسیت را نشان میدهند ولی در مورد ایران مطلقا چنین چیزی نیست. مسلما در این رابطه نقش بعضی احزاب مثل سرخسی احزاب "کمونیست" که عملا در مقابل این جنایات واکنشی ندارند و یا مثلا نقش رسانه های گروهی که چهره ای کاملا درگرفته از مسائل ایران بدست داده اند صینی بر اینکه "ایرانیا در اینجا همواره در حال دعوا هستند" صیی تاثیر نبوده است. شما نمیتوان یک شخصیت دمکرات چه فکر میکنید؟

تور، شکنجه زندان به نفع غارتگران، آزادی سیاسی، شورای انقلابی، به نفع زحمتکش



نشریه دانشجویان هوادار سازمان جریکهای فدایی خلق ایران در اروپا و آمریکا

شبه ۲ ژانویه ۱۹۸۲
سال اول - شماره ۱ - صفحه ۱۲

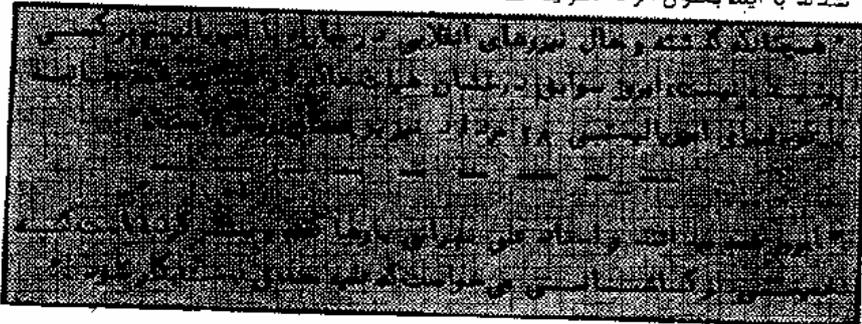
ج : شما خودتان بخشی از سوال را جواب دادید . نخست اینکه غرب به یاری حزب جمهوری اسلامی بر میخیزد . دوم اینکه ما هوادار "کویت" در اروپا به علی که بر همه ما روشن است ، نوگر ما یانه از حاکمیت خمینیستی دفاع میکنند و موضع آنان جز موضع حزب "توده" نیست . حتی در روزنامه "لوموند" هم که ظاهراً یک روزنامه "خبری" است فقط آقای اریک رولسو اختیاری را که مانند کیانوری در اختیارش میگذازند منعکس میکند و توده هارا از واقعیت ایران دور نگه میدارد . اما همانطور که گفتید ما نیز معتقدیم که جنبش دانشجویی ایران به جای افتادگی در سطح وسیع ، به جای همبستگی با جنبش دانشجویی جهانی ، نقش اساسی خود را فراموش کرده است بار دیگر این ساله بر میگرد به فعالیتهای دمکراتیک - که همه گروهها از آن یاد میکنند اما کمتر گروهی است که بدان عمل کند بنا بر این نخست از این جنبش یاد کنیم .

تاریخچه جنبش دانشجویی از دوره رضاشاهی تا انقلاب تاریخچه یک جنبش دمکراتیک است . دانشجویان داخل که معمولاً از لایه های متوسط جامعه ما برخاسته بودند و بیشتر به طبقات زحمتکش نزدیک بودند تا به طبقات حاکم همواره بیانگر خواستههای کلی طبقات محروم بشمار میرفتند . در تاریخ مبارزات ملت ما گاه نقش اساسی ایفا کردند . گویاست که نیروهای انقلاب ورزیده همواره در سطح بسیار گسترده ای از دانشجویان یار گیری میکردند . بدیهی بود . دانشجویان عناصر آگاه جامعه را تشکیل میدادند در بسیاری از تظاهرات و قیام ها ، از جمله ۹ اسفند ۳۰ ، تیر ۱۳۳۱ ، اول بهمن ۱۳۴۱ و در صاف اول مبارزه قرار داشتند . با انقلابی جنبش انقلابی ما از ۳۴۹ دانشجویان تشکیل تر متحد تر از همیشه شعار های جنبش را بجات توده ها بردند . هم چنین با مشارکت در کک به زلزله زدگان و یا ساختن پلی در - جوادیه ، تظاهرات خیابانی علیه گران شدن بلیت اتوبوس و فعالیتهایی از این قبیل

دانشجویان کوتیده اند هر چه بیشتر فعالیتهای خود را با خواستها و مبارزات توده ها همراه کنند . جنبش دانشجویی خارج از کشور نیز همواره در رابطه با مبارزات مردم ایران و با همبستگی کامل با جنبش داخل نقش مهمی در رسوا کردن مامیت نظام حاکم ، افشاگری رژیم سرکوب و اختناق ایفا کرد . اما دانشجویان در اعتراض دستجمعی و یا در بزرگداشت فلان یا بهمان روز تاریخی ، سختکوی این یا آن گروه نشدند با اینکه بعنوان افراد ، هر یک -

جهانی تبدیل کنیم و در کنار سایر ملل شدیدی مانند شیلی ، آرژانتین ، السالوادور و فلسطین و در کنار آنها و هنگام یا آنها به یک فعالیت جهانی دست بزنیم . تنها از این طریق است که ما میتوانیم مامیت نظام حاکم را بشناسانیم و نقش نیروهای انقلابی ، پیکار خلقهای ستمدیده را برای حق خود مختاری برجسته کنیم .

س : روشنگران شرقی که در خارج از کشور هستند - بی آنکه نام ببریم - میتوانند در -



وابستگی گروهی و یا سازمانی خود را حفظ کردند . اما بعد از انقلاب تقسیم شدن - دانشجویان به دانشجویان مسلمان و پیشگام و غیره نه تنها دانشجویان را بعنوان عناصر وابسته به سازمانها زیر ضرب برد و سازمانهای علمی دانشجویی ناگزیر محلت همین عنوان - نتوانستند به اتحاد عمل برسند و مجبور بودند که حتی در محیط دمکراتیک ، زیر پوشش فعالیت دمکراتیک ، شعار های تند حزبی و طبقاتی را علم کنند . به عنوان عناصر و فعالان حزبی - فعالیت دمکراتیک بهائی ندادند . برای نمونه سال گذشته ، در سالگرد اول اردیبهشت که بسیار مهتر از ۳۰ ژانویه و ۳۰ دانشجوی شهید شده بودند این سازمانهای دانشجویی قادر نشدند حتی مراسمی به یاد آنان بر پا کنند . امروز نیروهای انقلابی خود این ضعف را میبیزینند . در اروپا نیز وضع چنین است - هیچکس حاضر نیست اختناق را در سطح جهانی افشا کند . همه میخواهند سرکوبی که به گروه خودشان وارد است افشا شود . گروه کرائسی در یت جنبش دمکراتیک یکی از عللی است که ما نتوانستیم اختناق ایران را به یک مسئله

در هم شکستن این جو کوره کرائی که همه گروهها و سازمانها بدون استثنا متقابلاً بد رحمت متفاوت بدان مثلا هستند تقریبی ایفا کنند . بنا بر این چشم انداز جنبش دانشجویی چسه میتواند باشد ؟

ج : بنظر من شکستن این جو بر عهد خود دانشجویان است دانشجویان باید متوجه این نکته باشند که ما اغلب آنان در خارج از کشور نیروهای انقلابی ایران نیستند ، بلکه غریبان رسانه های گروهی غرب و نیروهای شرقی غریبی است . بنا بر این با مجهز شدن به توان - تنورک و تحلیل - که اینجا بیشتر میسر است تا در ایران - باید به افشای مامیت نظام مامیت سرکوب بر آید و از این طریق خواستههای اساسی توده ها را بشناسانند مثل کار کردن در باره شوها که اساسی ترین دشاوردهای انقلاب بود ، خود کک است به ایجاد نظام شورای آینده و تشخیص شوها ی ساختگی از شوهای راستین . بدیهی است که در آینده و با سرنگونی نظم حاکم تنها شوهای مراسمی دهانسی و کارگرمی میتوانند تضمین مجلس مؤسسان



راستین باشند برونه اگر بخواهیم با همین نهاد های موجود سرکوب مجلس موسسان را به راه بپندازیم تفاوت چندانی با گذشته نخواهد داشت . این را برای مثال گفتیم ولی جنبش دانشجویی ایران باید بعنوان یک جنبش دمکراتیک علیه استبداد و امپریالیسم در همبستگی و پیوستگی با جنبش جهانی دانشجویی کار کند تا بتواند بهتر و اسانتر به انضامی ماهیت نظام ایران بپردازد فراموش نکنیم که این

برای تعیینه گام شورا بطول انجامید رقم تبدیل شد به ۴۶۰ بنفع "پیشگام و مسلمان" و ۳۲۰ نفر از "انجمن اسلامی" . آخر سال تعداد اعضای "انجمن اسلامی" به ۱۸۰ نفر رسید باقی به انفعال کشیده شده بودند : دانشگاه بسته شد زیرا اگر ساز میماند نظام شورائی "دانشجو کارمند" استاد "ضطق هستی و فلسفه وجودی" انجمن های اسلامی را زیر سؤال میبرد

این جنبش جهانی همچنانکه تجربه ماه ۱۹۶۸ در فرانسه نشان میدهد حتی در کشورهای سرمایه داری جنبش دانشجویی را با جنبش کارگری همگام کرد و از شعار آزادی دانشگاهی شعار سرنگونی رژیم برخاست . برای نمونه امروز برای دانشجویان ما برگزاری سالگرد شهیدای اول اردیبهشت (بدون شعارهای سازمانی و گروهی) خود افشاگر کسانی است که دستشان به این خونها آلوده است و خود افشاگر عناصری است که در آزادی به آزادی خیانت کرده اند ، به هنگامی که شوراها تشکیل شده بود به سرکوب شوراها بر آمدند . سالگرد شهیدای اول اردیبهشت افشاگر این واقعیت است که چه کسانی به شعار شوراها که بخاطرش این کشتار براه افتاد ، وفادار بودند . کشتار دانشگاه در واقع بخاطر دفاتر گروهی نبود بلکه بخاطر پیروزی شوراها بود که انجمن های اسلامی را رفته رفته خلع سلاح میکرد . من یک مثال گویا از دانشکده ادبیات مابوم که در انتخابات دانشجویی دو سال پیش در اول سال ما ۴ دانشجوی "اسلامی" و ۳۲۰ دانشجوی "پیشگام و مسلمان" داشتیم . در طی دو ماهی که انتخابات

زن مسئله ایست که سازمان سیاسی هم به آن توجه نکردند یاد ستکم کم بها دادند . در نظام جمهوری اسلامی وقایع اساسی این نظام نهی از جامعه بعنوان "برده دار" تلقی میشود نیی دیگر بعنوان "برده" . زن فقط بصورت جسمه و لاشه متقول می تواند به انسان کامل تبدیل شود آهم اگر خانواده متقول نصیب خودتیبای مرد را به خانواده قاتل بپردازد . گمان میکنم همین اندازه برای نشان دادن "مقام والای زن در اسلام خمینی" کافی باشد . من بعنوان نویسنده تمهید و سباز تحول فرهنگی را در توده ها و یا محیط جامعه بعد از قیام چگونه میبینید ؟ و تاثیر این جا کیمت را روی فرهنگ این جامعه چگونه می بینید ، روی ادبیات ، روی هنر ؟

ج : برخی معتقدند که هنر و ادبیات مقاومت در اختناق همواره شکوفا تراست چرا که زحمت و کوشش بیشتری صرف یافتن "سبیل" ها و یا موضوع های هنری میشود . شاید این گفته بدان معنا باشد که هرگز اختناق قادر به ریشه کن کردن هنر و ادبیات نیست .

تاریخ ما نشان میدهد که ملت ما علی رغم فشارها و اختناق های بی دریغ و بیسواد ، فرهنگ خود را بصورت نقاشی حفظ کرده است و با حافظ فال میگریسرد ، با متوی ورد میخواند ، و با شاهنامه نقالی میکند . نقاشی را بصورت مینیاتور و کاشیکاری و نقش قالی نگه میدارد ، موسیقی را در عالی ترین شکل آن یعنی بشکل فولکلور در نصاب نقاط ایران و بعنوان میراث قرن ها در ذهن به دهن می گرداند . از طریق داستانها و انسانها ، واقعیت اجتماعی را به نوبی بیان

امروز میبینم که هیچیک از شوراها که در ایران از "بالا" تشکیل شده است نتوانسته است نه جریا کوی خواستهای مردم باشد و نه مشارکت آنان را بر انگیزد . س : سؤال دیگری که در رابطه با جنبش دمکراتیک به ذهن من رسید ، مسئله زنان است . همچنانکه میدانیم زنان در جامعه ما همواره زیر بار ستم و شکنجهای بوده اند بخصوص این ستم امروز بیش از پیش ملموس است .

ج : در رابطه با جنبش زنان باید نخست از "اتحاد ملی زنان" یاد کنم که از بدو انقلاب تا کنون در جهت اختلای سیاسی و فرهنگی زنان و بسیج آنان فعالانسه عمل کرده است . من ضمن آرزوی پیروزی هر چه بیشتر برای این سازمان ، همینقدر اضافه میکنم که میان نظام شاهي و نظام خمینی در ربط با مسئله زن یک وجه مشترک وجود دارد و آن اینکه خواستار جدائی زنان از توده هستند . امروز کوجه سرکوب زنان جدا از سرکوب آزادی های دمکراتیک نیست ، اما مسئله

شنبه ۲ ژانویه ۱۹۸۲
سال اول - شماره ۱ - صفحه ۷
نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در

دارند . مثلا "خدا یا امامت را دیدیم ، حالا یزیدت را بغرست" و یا تصویری که از آیت الله منتظری بدست میدهند . لطیفه هائی که برای او میسازند ، لطیفه هائی که همه حکایت از بی دانشی و بی فرهنگی او میکند از این قبیل که : "خلبانهای ما امروز مثل خلبانهای صدر اسلام میزنند" و غیره ، نشان میدهد که مردم حضور این رهبران بی فرهنگ را -

گفت و شنودی با ... بقیه از صفحه ۱۵ میکند . به مثل در داستان حسن کچل ، چوب معجزه ، سفره ای می گستراند که مردم همه میخورند و باز تمامی ندارد . مثلا بایاتی هائی که عاشقهای آذربایجان میخوانند ، تمام زندگی و بیکار قبایل و ایلات ایران علیه هیأت حاکم را ثبت کرده است . . . در - اشعار هجائی و لطیفه ها ذهنیت شوده ها و تصویری که از وضع موجود دارند ترسیم شده

توهین به رهبران بی فرهنگ را توهین به کشور می دانند

توهین بخود می دانند . زن زحمتکشی میگفت: " این آخوند ها را ما خودمان بزرگ کردیم ، با پول ما بزرگ شده اند ، حالا میخواهند به خود ما حکومت کنند مگر کارشان گدائی از ما نبود ؟" و یا وقتی می پرسند : " اینها کی میروند ؟" نشان میدهند که در ذهن آنها این حاکمیت سرنگون و ساقط است . اما - وقتی هم میگویند : " چه خواهد شد ، کی می آید ؟" بدان معناست که نیروهای انقلابی هنوز نتوانسته اند با ارائه پلانم مشخص و دراز مدت و کرد آوری وسیع ترین نیرو های - انقلابی بدور آن جانشین هیأت حاکم در ذهن توده ها باشند . مردم می دانند که اینها باید بروند و رفتنی هستند ، اما نمی دانند که آیندگان چه خواهند کرد . و این خلائی است که باید پر کرد .

است . امروز نیز علیرغم همه کوششها در - انهدام فرهنگی نه به نام " انقلاب فرهنگی " انجام میگیرد ، مردم تشنه تر از گذشته و آگاه تر از گذشته تصویر هیأت حاکم را بگونه ای در اشعار و لطیفه ها و تصنیف ها بیان میکنند رژیم می کوشد به بهانه های گوناگون مردم را با فرهنگ گذشته خود بیگانه کند . مثلا شاهنامه را به بهانه اینکه زندگی شاهان است ، هزار شکر که شاهرخ مسکوب در گذشته ای نه چندان دور محتوای انقلابی شاهنامه را به ما شناساند ورنه بعید نبود که ما نیز با بر - چسب " سلطنت طلب " و یا " لیبرال " فردوسی را از عرصه ادبیات تبعید میکردیم .
امروز لطیفه هائی که شما در تاسی و یا در صف نان و گوشت در بارمداکمی می شنوید بیانگر تصویری است که توده ها از حاکمیت